

آقای علیرضا ذکاوتی قراگزلو در مقاله‌ای با عنوان «بُنگه لولیان در کنار سرای مغان»، که در شماره سوم سال نهم نشر دانش به چاپ رسیده، کوشش کرده است تا میان لولیان (کولیاها) که امروز دیگر در هندی الاصل بودن آنها تردیدی نیست و مغان ایرانی تبار زردشتی مذهب پیوندهایی بیابد. یافتن پیوند میان لولیان و مغان ظاهراً هدف اصلی مقاله ایشان است، اما نویسنده در متن مقاله به وجه اشتقاق تعدادی از کلماتی که مرادف لولی هستند و بعضی کلمات دیگر که به تصور نویسنده با لولیان ارتباط دارد و نیز به معنای فرعی که کلمه لولی و مترادفات آن از رهگذر مشاغل لولیان به دست آورده و به طور کلی به نوعی توصیف از این گروه یا گروههای اجتماعی از خلال متون ادبی و تاریخی پرداخته است. نویسنده آنچه را که در این مقاله پیشنهاد کرده مسلم انگاشته و اظهار داشته است که برای نگاشتن مقاله خود منابع زیادی در دسترس نداشته اما «یقین دارد که با استقصای بیشتر شواهد و نکات تأیید کننده پدیده تری درباره این ارتباط و نحوه آن به دست خواهد آمد».

از آنجا که وجود ارتباط میان مغان و لولیان، چه از نظر تاریخی و چه از نظر مذهبی و اجتماعی، سخت مورد تردید است و از طرف دیگر پیوندهای اشتقاقی که مؤلف مقاله میان بعضی کلمات برقرار کرده است با واقعتهای زبانشناختی تطبیق نمی‌کند نگارنده برای روشن شدن ذهن خوانندگان به ایراد توضیحات زیر می‌پردازد.

الف) ارتباط لولی با مغ

دلایل مؤلف برای ارتباط مغان با لولیان بدین قرار است:

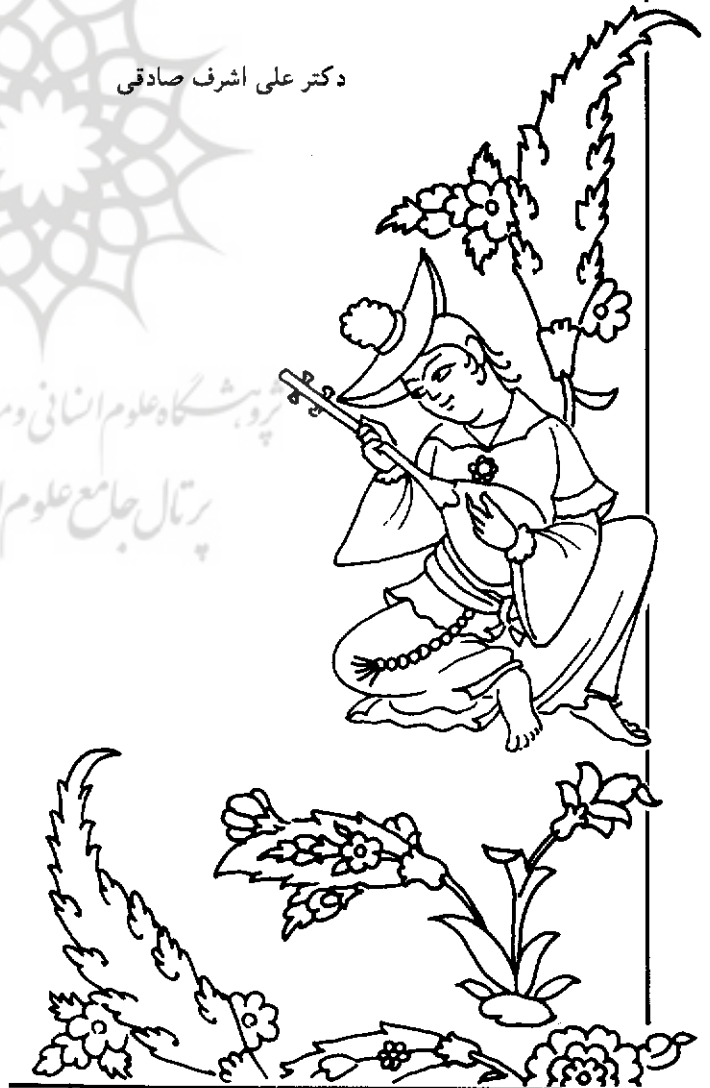
۱. باستناد کتاب اقوام مسلمان اتحاد شوروی (تألیف شیرین آکینر، ترجمه محمدحسین آریا، تهران، ۱۳۶۷، ص ۴۶۵)، «نام [کولیاها آسیای میانه] به زبان خودشان مغان (جمع عربی کلمه تاجیکی [= فارسی] مغ به معنی آتش پرست) [است]» (ص ۱۰ مقاله)

۲. «تماس مداوم [زط] [قومی هندی که، به گفته نویسنده مقاله، پیش از اسلام جزء لشکریان ساسانی بوده اند] که پیشینیان لولیان و کولیاها هستند با ایرانیان پیش از اسلام و پس از آن می‌تواند زمینه نفوذ و تأثیر عقاید ایرانی (تقدیس آتش، مهر پرستی، زرتشتی‌گری، مانوی‌گری، آئین مغان...) در ایشان بوده باشد» (ص ۱۲).

۳. لولیاها مردمی سرگردان بوده‌اند و «طبیعتاً در ایران با گروهی از اهل ذمه که تاحدی وجه مشترك داشتند تماس می‌گرفتند و احياناً در حاشیه آنان سکنا می‌گزیدند... عده‌ای... در مسیر یزد و اصفهان حرکت می‌کرده‌اند؛ چنانکه در شعر شفائی

لولی و مغ

دکتر علی اشرف صادقی



اصفهانی (قرن یازدهم) به حرکت کولیاها از کرمان به اصفهان اشاره شده است. ملاحظه می‌شود که در این مسیر جای‌جائی زرتشتیان ساکن بوده‌اند» (ص ۱۲).

۴. «از جمله کارهای سنتی لولیان خوانندگی، نوازندگی، رقاصی و بازیگری (و شعبده‌بازی) بوده است. در آمیختن اینان با آن دسته از زرتشتیان که به شراب فروشی در محلات مخصوص خودشان (= کوی مغان) یا ویرانه‌های بیرون از شهر (= خرابات) اشتغال داشته‌اند طبیعی است، زیرا این دو گروه مکمل یکدیگر بوده‌اند و مراجعان و مشتریانشان یکی بوده است. لولی بچه و مغیچه نقش مشابهی داشته‌اند و عجیب نیست که در بعضی فرهنگهای خارجی یکی از معانی مجازی و کنایی «مغ» را «دختر زیبا» نوشته‌اند» (ص ۱۲). منظور مؤلف از فرهنگ خارجی فرهنگ استیگاس است که در ص ۱۲۷۹ آن، کلمه «مغان» به دختر زیبا معنی شده و مؤلف در حاشیه مقاله به آن اشاره کرده و به دنبال آن افزوده است: «همین فرهنگ یکی از معانی «لولی» را «هوشمند» نوشته (ص ۱۱۳۳) که با «مغ» در معنای «حکیم و فرزانه» بی‌تناسب نیست».

۵. از مشابهتهای دیگر، نامیده شدن لولیان است به «کافر» که هم معنی یا محرف «گیر» است که با «مغ» مناسبت دارد» (ص ۱۲).

۶. «مشابهت دیگر داشتن لهجه مخصوص است زیرا هم کولیاها به لهجه خاصی که دیگری نمی‌فهمد صحبت می‌کرده‌اند (زرگری، لوترا) و هم گبران لهجه بخصوصی داشته‌اند» (ص ۱۳).

۷. «مشابهت دیگر در فالگیری است که از مشاغل لولیان بوده و مغان نیز به آن می‌پرداخته‌اند» (ص ۱۳). «پس به علاقه همسایگی و همکاری (بُنَگه لولیان در کوی مغان) و به قرینه مشابهتهای ظاهری در آیین بامغان، می‌شود تصور کرد و پذیرفت که چگونه لولیان، مغات نامیده شده‌اند» (ص ۱۳).

اینهاست آنچه مؤلف مقدمه قرار داده تا نتیجه‌گیری کند که در نظر ایرانیان مسلمان، مغان با لولیان یکی شمرده می‌شده‌اند. اینک «مشابهتهای» پیشنهاد شده او را يك يك بررسی می‌کنیم تا ببینیم تا چه حد واقعی هستند.

تفسیر کلمه «مغات» به جمع کلمه «مغ» که مؤلف کتاب اقوام مسلمان اتحاد شوروی آن را آورده توجیهی است که فارسی زبانان ماوراءالنهر از این کلمه می‌کنند و بعید است که با واقعیتهای زبانشناختی مطابقت داشته باشد. در بسیاری از جایها نامی که دیگران به کولیاها می‌دهند بانامی که آنها خود برای قوم خود به کار می‌برند غالباً متفاوت است. در اینجا نیز اگر دقت کنیم می‌بینیم که مؤلف کتاب اقوام مسلمان... می‌گوید نام کولیاها آسیای میانه به زبان خودشان مغات است و به زبان تاجیکی

«جوکی» و «مازنگ»، و به زبان ازبکی «لولی». طبیعی تر به نظر می‌رسد که مغات لغتی از زبان خودکولیاها آسیای مرکزی باشد تا از زبان فارسی. معلوم نیست چرا قومی هندی الاصل باید خود رامغ بنامند و آن را با يك علامت جمع عربی جمع ببندند؟ ایرانیان مسلمان بیشك میان زردشتیان اهل کتاب و گروه سرگردان و مطرود و تحقیر شده لولیان که در نظر آنان «غربتی» و «غریب شمار» محسوب می‌شده‌اند فرق می‌نهادند و اینان را به نام آنان نمی‌نامیده‌اند. گیریم- با فرضی محال- که مسلمانان لولیان رامغ نامیده‌اند، اما چرا این نام فقط در ماوراءالنهر متداول است و در هیچ نقطه دیگر با آن برخورد نمی‌کنیم؟

نفوذ و تأثیر عقاید ایرانی در میان زطها به دلیل تماس مداوم اینان با ایرانیان پیش از اسلام که دلیل دوم مؤلف را تشکیل می‌دهد همانقدر می‌تواند محتمل باشد که تأثیر عقاید ایرانی در هر قوم دیگری که قبل از اسلام با ایرانیان تماس داشته‌اند، مانند عربها، رومیها، یونانیها، ارمنیها و غیره. درست است که در میان سپاهیان یزدگرد سوم تعدادی مزدور هندی بوده‌اند اما برطبق چه سند تاریخی آنها از قوم زط (اجداد کولیاها، به تعبیر مؤلف) بوده‌اند؟ گذشته از این، در کدام يك از نوشته‌های تاریخی به تأثیر عقاید ایرانی در میان زطها اشاره شده و اصلاً آیین آنان چه بوده است تا بتوان ردپای عقاید ایرانی را در آن پیدا کرد؟ امروزه کولیاها مذهب همان قومی را دارند که در کنار آنان زندگی می‌کنند؛ در مناطق شیعه‌نشین شیعه هستند و در مناطق سنی‌نشین سنی، هر چند به تصدیق مسلمانان همسایه ایشان، اینان چندان مقید به رعایت آداب و موازین اسلامی نیستند. راجع به مذهب آنان در قرون گذشته همین قدر می‌دانیم که مسلمانان گاهی آنان را کافر نامیده‌اند و کافر کسی بوده که دینی جز دین ما داشته است. می‌بینیم که مؤلف در ارائه این دلیل تاچه حد دچار پندار است. دلیل سوم مؤلف یعنی سرگردان بودن کولیاها و تماس آنان با اهل ذمه به دلیل وجه اشتراك آنها و حرکت در مسیر یزد و کرمان- که زرتشتیان جای‌جای در آنجا ساکن بوده‌اند- به استناد شعر شفائی اصفهانی، مانند دلیل قبلی او مبتنی بر تصویری ذهنی و ناشی از بد فهمیدن شعر شفائی است. اولاً مسیر حرکت کولیاها در داخل ایران در سده‌های گذشته دقیقاً روشن نیست و آنچه محققان جدید در این زمینه نوشته‌اند مبتنی بر استنتاج از شواهد و قرائن است. ثانیاً شفائی اصفهانی به هیچ وجه به حرکت کولیاها از کرمان به اصفهان اشاره نکرده، بلکه در هجو میرزا مؤمن وزیر شاه عباس که اجداد او از کرمان به اصفهان کوچ کرده بوده‌اند می‌گوید اجداد تو بسیار پست بودند و همچون قافله خانه به دوشان از کرمان به اصفهان آمدند، اما بتدریج کار آنان بالا گرفت و از بزرگان شدند و نسل آنان زیاد شد. با اینهمه از آنجا که آنان

مانوی به کاررفته و تنها از این زمان به بعد است که معنی آن توسع پیدا کرده و گاه به معنی مطلق کافر و غیر مسلمان استعمال شده است. به خاطر داریم که سعدی در بوستان در صحبت از بتکده سومات هند پیشوایان آنجا را گاه مغ و گاه برهن می خواند و زیر دستان آنان را مغان و گبران پازند خوان می نامد. شاعری ابدال نام که شعرش در تحفه سامی (قرن دهم) نقل شده ارمیان تبریز را نیز «گبران» خوانده است (همان، ص ۳۱۰).

دلیل ششم مؤلف یعنی شباهت لولیان و زردشتیان به علت اینکه هر دو گروه لهجه مخصوص به خود داشته اند سست تر از آن است که نیاز به رد کردن داشته باشد. اقوام دیگری مانند یهودیان و ارمینان نیز در ایران زبان یا لهجه مخصوص به خود دارند بدون اینکه این امر موجبی برای خلط آنان با یکدیگر باشد.

دلیل هفتم مؤلف یعنی مشابهت لولیان و مغان به سبب اینکه هر دو قوم به فالگیری می پردازند نیز به همان اندازه از استحکام برخوردار است که دلیل قبلی ایشان. در همان مقاله «فال و استخاره» که مستند ایشان برای اثبات وجود تفال و کف بینی نزد ایرانیان است، اشاره شده که کف بینی در چین و یونان و روم نیز از قدیم رواج داشته است. در میان سایر ملل هم در گذشته و حال کف بینی بوده و هست، اما آیا این امر می تواند وجه شبهی میان ملتها به شمار آید؟

اکنون که غیر کافی بودن ادله فوق را نشان دادیم به دلیل چهارم ایشان بپردازیم. ایشان در اینجا می گویند لولیان به خوانندگی و نوازندگی و بازیگری و رقاصی می پرداخته و زردشتیان به شراب فروشی اشتغال داشته اند و این دو گروه از این نظر مکمل هم بوده اند، مراجعان و مشتریانشان یکی بوده و لولی بچه و مغبچه نقش مشابهی داشته اند.

شاید تنها موردی که میان لولی و مغ نوعی ارتباط و تناسب وجود داشته باشد همین مورد است. منظور از ارتباط و تناسب در اینجا به هیچ وجه ارتباط تاریخی و داشتن عقاید مشابه و تأثیر پذیری از هم و مسائلی نظیر اینها نیست، بلکه نوعی علاقه تناسب میان حرفه های این دو گروه در دوره اسلامی است. همانطوریکه مؤلف خود متذکر شده، نوازندگی و رقاصی و شوخی و دلبری لولیان مردم را سرگرم می کرده، همچنانکه خرابات مغان ملجأ باده گساران بوده است. اما با وجود این تناسب هیچ دلیل تاریخی در دست نیست که، مانند مؤلف مقاله، تصور کنیم لولیان با زردشتیان شراب فروش در می آمیخته اند و مشتریان آنها مشترک بوده است. در گذشته، عوام و حتی گاهی خواص به علت کمی اطلاع و به مصداق الکفرمله واحده غیر مسلمانانی را که مذاهب متفاوت داشته اند با هم خلط کرده اند، چنانکه سعدی- همانطوریکه دیدیم- برهمان هندی را با مغان اشتباه کرده است.

بداصل و گدا و نکبت زده بودند فرزندان آنان همچون غربتیا هستند. اینک ابیات مورد نظر از ترکیب بند شقائی:

اجداد تو آن روز که از خطه کرمان
نکبت زده کردند گذر سوی صفهان
باماده خری و دو سه گرگین سگ و یک بز
چون قافله نکبتی خانه به دوشان...
عموی تو شد ناظر دلآلی تابه
خالوی تو شد مشرف کناسی میدان
بابای تو جاروبکش بیت لطف شد
اجداد تو گشتند به تدریج بزرگان...
رقتند به پشت هم و زادند دو سه چار
زان غربتی از نسل شما گشت فراوان

(باده/ششهای قزوینی، ج ۹، ص ۲۷۶-۷)

تماس گرفتن کولیاها با زردشتیان نیز به این دلیل که هر دو گروه اهل ذمه بوده اند- که البته هیچ سند تاریخی این تماس را تأیید نمی کند- به همان اندازه محتمل است که تماس گرفتن آنان با یهودیان و مسیحیان و سایر فرقه های مذهبی که در ایران بوده اند. از دلیل چهارم مؤلف بعد از بحث درباره سایر ادله او گفتگو خواهیم کرد.

دلیل پنجم مؤلف یعنی مشابهت لولیان و مغان باستناد «گبر» نامیده شدن زردشتیان و کافر شمردن لولیان هیچ مطلبی را در جهت اشتراك این دو گروه ثابت نمی کند. چنانکه در بالا اشاره شد هر غیر مسلمانی از نظر عامه مسلمانان کافر شمرده می شده است و این امر مشترك میان زردشتیان، یهودیان، مسیحیان، بودائیان و هندوها بوده است، هر چند دو گروه اخیر بیشتر کافر شمرده می شده اند. اشتقاق کلمه «گبر» از «کافر» که بعضی آن را مسلم دانسته اند (رك. پورداود، آناهیتا، تهران، ۱۳۴۱، ص ۳۰۲ و ۳۱۵) با قواعد آواشناسی منطبق نیست. قبل از پورداود، شاردن فرانسوی در قرن یازدهم هجری / هفدهم میلادی نیز «گبر» را مشتق از «کافر» دانسته است (همان، ص ۳۱۱). اشتقاق این کلمه از «گبر» ی آرامی به معنی «نرومرد» نیز که بعضی شرق شناسان پیشنهاد کرده اند به دلایل ناسازگاری معنایی پذیرفتنی نیست. گبر تا قرن هفتم مطلقاً به معنی زردشتی و گاه

[یعنی کولیاها] به سمت «ازبکستان و تاجیکستان» شاید از طریق کشمیر و جلال‌آباد به کابل و از کابل به سوی کافرستان و نورستان و غرjestان... بوده است. «نورستان» ظاهراً تصحیف «لورستان» است، همچنانکه کلمه «لوری» در تلفظ مردم سوریه به «نور» تبدیل شده است. گفته‌اند که شاید کلمه «نور» (نام شهری از مازندران) نیز با غجرها و کولیهای آن منطقه ارتباط داشته باشد» (ص ۲-۱۱). مؤلف سپس به مناسبت ذکر کشمیر در عبارتهای بالا، در حاشیه شماره ۷ افزوده: «احتمالاً در شعر حافظ «سپه‌چشمان کشمیری» اشاره به همینها است.»

در سوریه لولیان را «نور» (بفتحین) می‌نامند و مفرد آن «نوری» است. اب‌انستاس در المشرق، ۱۹۰۲، ۷ به نقل مینورسکی (۱۹۳۱، ص ۲۹۰-۲۸۹) نوری را میدل «لوری» دانسته و در تأیید آن مثالهای دیگری برای تبدیل n در عربی به دست داده است، اما مرتبط دانستن «نورستان» با لوری شگفت‌انگیز است. نورستان نام جدید و رسمی کافرستان در دامنه‌های جنوبی هندوکش و شرق افغانستان است که از کلمه «نور» به معنی روشنایی گرفته شده و ارتباطی با «نور» فرضی مشتق از نوری ندارد. این نامگذاری از اواخر قرن نوزدهم که امیر عبدالرحمن خان، امیر افغانستان، موفق به فتح کافرستان و مسلمان کردن کافرها شد، متداول شد. از این زمان به بعد کافرها را جدیدی می‌گویند که به معنی جدیدالاسلام است (بارتولد، تذکره جغرافیای تاریخی ایران، ترجمه حمزه سردادور، تهران، ۱۳۰۸، ص ۹-۳۶). «کافرستان» نیز چنانکه بعداً خواهیم گفت، به کولیاها ارتباط ندارد. «نور» مازندران هم با «نوری» متداول در سوریه به کلی بی‌ارتباط است. در هیچ يك از لهجه‌های ایرانی که می‌شناسیم و در هیچ يك از متون قدیم دیده نشده است که «لوری» به «نوری» بدل شده باشد تا بتوان «نور» را از آن مشتق دانست. این اشتقاق سازی قبل از آقای ذکاوتی از زیر قلم یکی از هموطنان ما که عادت دارد گهگاه در مسائلی که زمینه تخصص او نیست قلم بزند بیرون آمده و یکی دو سال قبل در مجله آینده منعکس شده است.

اشاره داشتن شعر حافظ به «کولیهای کشمیر» نیز چنانکه خوانندگان خود می‌توانند ببینند مبتنی بر فرض ثابت نشده حرکت کولیاها از کشمیر به کابل و نورستان و غرjestان است. ۳. مؤلف در ص ۱۳ مقاله ضمن بحث درباره اسامی گوناگون لولیان درباره «فیوج» می‌نویسد: «فیوج» را اگر جمع فوج [؟] یا جمع فیج (= پیک) بدانیم (لغت‌نامه دهخدا)، اطلاق این کلمه بر لولیان به روزگاری بر می‌گردد که مردانشان لشکری بودند و از لشکر رانده شدند امادر حاشیه لشکرها به مشاغل «اردو بازاری» [فساد و فحشاء] زندگی می‌کردند.»

در ادبیات عرفانی نیز «دیر» را که خاص مسیحیان است به مغان نسبت داده‌اند، اما هیچگاه لولیان را که گروهی مطرود و خانه‌به‌دوش بوده و به رفاقی، نوازندگی، گدایی، کامبخشی و دزدی شهره بوده‌اند با دیگر غیر مسلمانان خلط نکرده‌اند. بیشک آنچه نویسنده مقاله را برانگیخته تا در صدد یافتن پیوند میان مغان و لولیان باشد این نکته است که کلمات مغ، مغبچه، دیرمغان، پیرمغان، خرابات و جز آنها، مانند کلمات لولی، لولی بچه و شنگولی در ادبیات ما و بویژه در ادبیات عرفانی مفاهیم نمادین یافته‌اند و عرفا و شعرا آنها را در کنار هم به کار برده و حتی گاهی آنها را باهم در آمیخته‌اند. خلط و اشتباه امری است که در اذهان صورت می‌گیرد، اما پیوند و ارتباط، از آن نوع که مؤلف مقاله در صدد یافتن آن میان لولیان و مغان است، امری است عینی و مربوط به عالم خارج. بیشک ما در اینجا با خلط سروکار داریم نه بامستله‌ای عینی.

ب) مترادفات کلمه لولی و بعضی اشتقاقهای پیشنهاد شده ۱. مؤلف در ص ۱۰ مقاله تعدادی از مترادفات کلمه لولی را از لغت‌نامه دهخدا نقل کرده و به دنبال آن نوشته: «خود کلمه لولی را هم منسوب به «لول» و به معنای بیشرمی دانسته‌اند.»

در میان مترادفات لولی چندین اشتباه هست که مربوط به مؤلف یا مؤلفان لغت‌نامه است و ما در مقاله دیگری در یکی از شماره‌های آینده مجله معارف درباره آنها توضیح کافی خواهیم داد، اما اشتقاق لولی از لول بی‌هیچگونه تردیدی نادرست است. ولادیمیر مینورسکی لولی را مشتق از Alor یا Aror (نام پایخت قدیم سند) می‌داند. به عقیده وی سکنه این مناطق میان سالهای ۹۶۱ تا ۱۰۰۰ میلادی (۳۵۰ تا ۳۹۰ هجری) که این شهر به سبب تغییر مسیر رود سند از اهمیت افتاد برای دومین بار شروع به مهاجرت کردند. مهاجرت اول آنان در زمان بهرام گور بوده است که به نوشته منابع عربی و فارسی شنگل پادشاه هند به درخواست بهرام دوازده هزار تن از لولیان را به ایران فرستاد (رك. مقاله «لولی» در دائرة المعارف اسلام به قلم مینورسکی و مقاله «لولیان ولرهای ایرانی» به قلم همودر Asiaticque، ج ۲۱۸، ۱۹۳۱، ص ۸-۲۸۵ و ۴-۲۸۳).

۲. مؤلف در ص ۱۲-۱۱ مقاله می‌نویسد: «مهاجرت اینان

درباره «فیوج» به معنی لولی که مؤلف آن را با علامت سؤال جمع فوج، و یا جمع فیج (= پیک) دانسته است باید یادآوری کنیم که جمع «فوج» در عربی «افواج»، «افاوج»، «افاویج» و «فؤوج» است و «فیوج» در عربی جمع «فیج» معرب «پیک» فارسی است. معلوم نیست مؤلف لغت نامه به چه دلیل «فیوج» را جمع «فوج» دانسته است. آنچه مسلم است «فیوج» به معنی لولی از نظر معنایی به هیچ وجه نمی تواند با فیج ارتباط داشته باشد. محتمل تر آن است که «فیوج» به معنی لولی کلمه ای از زبان خود لولیان باشد. به نوشته م. مقدم غربتهای بلوک چرا (یاشرا) میان همدان و اراک خود را ایل «فیوج» می نامند واصل خود را شیرازی می دانند (م. مقدم، گویشهای وفس و آشتیان و تفرش، تهران، ۱۳۱۸ یزدگردی [۱۳۲۸ هجری]، ص ۳-۲۲).

اما این گفته مؤلف که اطلاق فوج به این قوم به زمانی برمی گردد که مردانشان لشکری بودند و از لشکر رانده شدند... مانند عبارت دیگر اودر ص ۱۲ که: «اعتماد بر مردان زط به عنوان قشون مزدبگیر به کلی از میان رفت» متکی بر هیچ يك از اسناد تاریخی نیست.

۴) مؤلف در ص ۱۴ مقاله، «غرچی» (کذا) را از نامهای لولیان شمرده و «غرچگان رباط چهارسو» در شعر سوزنی را کولیهای دانسته که در کاروانسرا فرود آمده بوده اند، سپس می گوید منشأ قره چی [متداول در آذربایجان] همین کلمه «غرچه» است. اشتقاق کلمه «قره چی» از «غرچه» بسیار بعید است، زیرا اولاً غرچه در زبان فارسی هیچگاه به معنی لولی به کار نرفته است. ثانیاً قره چی که فقط در آذربایجان متداول است، از کلمه «قره» به معنی سیاه گرفته شده و در این نامگذاری به رنگ لولیان اشاره شده است. اگر قره چی از غرچه یا *غرچی فرضی به معنی لولی گرفته شده بود، باید صورتهای غرچه و *غرچی در بعضی نقاط دیگر ایران نیز به کار رود. «غرچگان رباط چهارسو» به معنی پیشنهاد شده استنباط غلطی از شعر سوزنی است. غرچگان در اینجا به همان معنی اصلی خود یعنی اهالی غرجستان است. (برای شعر سوزنی که از یکی از هجو به های او است رک. دیوان سوزنی، چاپ تهران، ۱۳۳۸، ص ۲-۳۱).

«قرشمال» نیز که مؤلف در دنباله بحث آن را با تردید با

«غرچی» (کذا) و «قره چی» ارتباط داده مبدل «غریب شمار» است. وجه ارتباط قره چی و قرشمال را نیز قبلاً بعضی از هموطنان دیگر ما پیشنهاد کرده اند. برای توضیح بیشتر در این باره رک. مجله معارف.

مؤلف در دنباله بحث می گوید بعضی احتمال داده اند که ارتباطی میان لولی ولر باشد و بر بعضی همانندیها تکیه کرده اند و در این باره به کتاب نه شرقی، نه غربی، انسانی، تألیف دکتر عبدالحسین زرین کوب رجوع داده است.

چنانکه مینورسکی نشان داده است خلط میان لر و لوری از قدیم صورت گرفته و علت این خلط نوشته شدن کلمه «لر» به صورت «لور» در متون عربی است. از محققان جدید نیز انستاس کرملی و دخویه، مستشرق هلندی مرتکب این اشتباه شده اند، اما از نظر نژادی هیچگونه ارتباطی میان لولیان سیاه رنگ و لرهای سفید پوست نیست. تنها امکانی که به نظر مینورسکی وجود دارد این است که همانطوریکه گروههایی از زطها (لولیها) از قدیم در خوزستان ساکن شده بوده اند، گروهی نیز در میان لرها نفوذ کرده باشند.

۵. مؤلف در ص ۱۵ می نویسد: «کولیها را گاه «کافر» هم می نامیدند و مناطق مورد سکونت ایشان را «کافرستان» و «کافر قلعه» می گفتند. طبق آنچه درباره «کافر»های منطقه جلال آباد می خوانیم اینان همراه جنازه مرده از جمله پیاله شراب دفن می کردند:

پیاله بر کفتم بند تا سحرگه حشر
به می زدل بیرم هول روزستاخیز

می بینید که حافظ چه واضح اشاره به این رسم کرده است. سپس گوید:

فقیر و خسته به درگاهت آمدم رحمی...

این هم خصلتی لولی منشانه یعنی سؤال و خواهشگری را تصویر می کند... مؤلف سپس در حاشیه افزوده: «نسخه بدل این مصرع چنین است: «غریب و خسته به درگاهت آمدم رحمی» که کلمه «غریب» یا «فقیر» هردو از اسامی کولیها است.»

اولاً کولیها را هیچگاه خاصاً کافر نامیده اند و همچنانکه اشاره کردیم کافر به هر غیر مسلمانی اطلاق می شده است. ثانیاً

کافرستان و کافر قلعه به هیچ وجه به مناطق سکونت کولیاها گفته نشده است. این تصورات مؤلف ناشی از ارتباط دادن کافرستان با نورستان (مشتق از «نوری» فرضی به معنی لوری) و معادل دانستن «کافر» با لوری است که یکسره مبتنی بر برداشت شخصی است. ثانیاً «پیاله بر کفن بستن» در شعر حافظ چه ارتباطی با پیاله با مرده دفن کردن کافرهای جلال آباد دارد که معلوم نیست مذهبشان چه بوده؟ و اصلاً حافظ سفر گریز ساکن شیراز چه اطلاعی از يك گروه كوچك ساكن جلال آباد داشته است تا در شعر خود به رسم آنان اشاره کند؟ حافظ در بیت قبل از همین غزل می گوید:

فرشته عشق نداند که چیست ای ساقی
بخواه جام و گلایی به خاک آدم ریز

که صریحاً اشاره به معنای متافیزیکی عشق در عرفان اسلامی و سرشته بودن خاک آدم با می عشق می کند. آیا در بیت زیر نیز که می گوید:

مهل که روز وفاتم به خاک بسپارند
مرا به میکده بر در خم شراب انداز

باز هم اشاره به رسم کافرهای جلال آباد دارد؟

ثالثاً مگر هر کس در دنیا به گدایی پرداخت باید او را از لولیان دانست؟ و هر شعری مانند «فقیر و خسته به درگاہت آدمم رحمی» که در آن فقیری از توانگری تقاضای کمک کرده وصف الحال لولیان است؟ خوب بود مؤلف توضیح می دادند در کدام يك از منابع موجود «فقیر» و «غریب» به معنی کولی آمده است. سخن ایشان که فقیر و غریب هر دو به معنی کولی است متضمن دو معنی است. یکی این که هر دو نسخه بدل شعر از خود حافظ است. دیگر اینکه کاتبانی که فقیر را به غریب بدل کرده اند همه به زندگانی کولیاها و نامهای مختلف ایشان وقوف داشته و از معنی این دو کلمه، که امروز فارسی زبانان از آن بی اطلاعند، آگاه بوده اند.

مطالب مورد تأمل مقاله منحصر به موارد بالا نیست. مطالب بحث انگیز دیگری مانند سدره پوشیدن کولیاها و اختصاص داشتن خالکوبی پیشانی به آنها و نظایر آنها نیز در مقاله هست که از ترس دراز شدن سخن از ورود به آنها خودداری می کنم، اما توضیح درباره دو مطلب را لازم می دانم. یکی اینکه به کار رفتن کابل به معنی کابلی و کولی در شعر اعشی بسیار غیر محتمل است، زیرا بعید است که در زمان او (قرن ششم میلادی) - و یا به فرض مجعول بودن این شعر و انتساب آن به دو قرن اول - کابل و کابلی در این ازمینه به معنی لولی به کار رفته باشد. قدیمترین استعمال کلمه کابلی به معنی کولی در مرصاد العباد نجم الدین رازی (چاپ ریاحی، ص ۳۴۳) و پس از آن در مثنوی (چاپ نیکلسون، ج ۴، ص ۷-۴۶۴) است.

نکته دوم که محتاج توضیح است مطلبی است که مؤلف در حاشیه ۳۳ مقاله درباره ارتباط میان شیطان پرستها و لولیاها گفته است. به گفته مؤلف چون کوه محل سکونت شیطان پرستان «زنگاریه» نام دارد و «زنگاری» از اسامی کولیاها است، بنابراین این دو گروه باهم مرتبط هستند.

در اینجا درباره ارتباط فرضی میان شیطان پرستها و کولیاها سخنی نمی گویم و تنها به این مطلب اشاره می کنیم که «زنگاری» که مؤلف آن را از نامهای کولیاها دانسته و احتمالاً در این مورد به لغت نامه توجه داشته است، نام کولیاها در زبان ایتالیایی است نه در زبان فارسی. این کلمه در ایتالیایی جمع است و مفرد آن Zingaro است و با Tsigane فرانسه و Zigeuner آلمانی هم ریشه است. علاوه بر آن به همین شکل در فرانسه نیز وارد شده است. چنانکه می بینیم مؤلف در مقاله خود بر اساس صرف مشابهت میان دو کلمه مغات و مغ به این پندار رسیده است که باید میان لولیان و مغان پیوندهای تاریخی وجود داشته باشد و بعد برای این «پیوندها» به دنبال شواهد و ادله گشته است، اما شواهد و ادله او همه ذهنی و خیالی است و هیچ يك با واقعیتهای تاریخی و زبانشناختی تطبیق نمی کند. وی در این رهگذر شواهد و اشعار مورد استناد را به میل خود تفسیر کرده و برای اثبات نظریات خود به استفاده از وجه اشتقاقهای عامیانه روی آورده است. پاره ای از منابعی که درباره وجه اشتقاق مترادفات لولی به آنها رجوع کرده فاقد اعتبار علمی است و از قلم اشخاص غیر متخصص جاری شده است. برخی دیگر از مآخذ او نیز صرفاً زینتی است. درباره لولیان ایران در شصت سال گذشته بعضی تحقیقات جدی انجام گرفته که مؤلف از آنها آگاهی نداشته و در عوض به منابع دست دوم و سوم فارسی رجوع کرده است. تحقیقات انجام شده می تواند مبنای بررسیهای جدید قرار گیرد، اما شرط نخست اینگونه بررسیها مجهز بودن به روش علمی، پرهیز از نظریه پردازی بر اساس مشابهتهای صوری، استفاده درست از منابع، اتکاء به ادله و شواهد محکم و ارائه نظریات تازه با رعایت احتیاط کامل است. نوشته هایی که فاقد شرایط مذکور باشد جز گمراهی خواننده نتیجه دیگری در بر ندارد.